

## همزمانی استحاله و مدرنیته؛ خوانش یونگی ریشه‌های آسمان اثر رومن گاری

زهرا نوروزی<sup>۱</sup>، جعفرجهانگیر میرزا حسابی<sup>۲</sup>

### چکیده

مقاله پیش رو حاصل پژوهشی درباره رمان ریشه‌های آسمان (۱۹۵۶) نوشته‌ی رومن گاری است که با هدف نقد روانشناختی همزمانی استحاله و مدرنیته از دیدگاه کارل گوستاو یونگ انجام شده است. استحاله‌ی انسان مدرن در پس فراموشی هویت حقیقی خود رخ می‌دهد. در این مقاله روانشناسی تحلیلی شدت احساسات در مواجهه با مدرنیته‌ی عصر حاضر و بحران هویت ناشی از آن در جوامع امروز و درک بهتر دلایل عمیق و ناخودآگاه مسخ قهرمان‌های رومن گاری و فرآیند ذهنی آن‌ها مد نظر قرار گرفته است. یونگ بر آن است که ناخودآگاه شخصی دربرگیرنده تجارب فراموش‌شده یا سرکوب‌شده و آثار به‌جامانده از محرک‌های بیرونی و درونی است که هرگز به خودآگاه نرسیده‌اند. از منظر نقد روانشناسی تحلیلی یونگ، ریشه‌های آسمان، داستان برخورد خودآگاه کاراکتر اصلی و عناصر فراموش شده‌ای از ضمیر ناخودآگاه او است، که با استحاله آشکار می‌شود. در پژوهش پیش رو فرآیندی که به سیر ضمیر خودآگاه و ناخودآگاه شخصیت می‌پردازد، بررسی می‌شود، که چگونه قهرمان داستان از این رهگذر، از ورای تمایلات پنهان در ضمیر ناخودآگاه دچار نوعی استحاله می‌شود. یکی از راهکارهای مؤثر در جهت برون‌رفت از بحران ازهم‌گسیختگی شخصیت در جوامع مدرن، خودشناسی از طریق خوانش یونگی آثار نویسندگان بزرگی چون رومن گاری، تحلیل و بررسی عمق احساسات قهرمانان آن‌ها و شناخت عواملی است که منجر به این پدیده‌ی فراگیر شده است. برای رسیدن به نتیجه‌ای ملموس، نحوه‌ی شناخت و غلبه بر بحران هویت از منظر یونگ در این رمان مهم مورد بررسی قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: ۱ استحاله، ۲ شدت احساسات، ۳ مدرنیته، ۴ خوانش یونگی، ۵ رومن گاری، ۶ ریشه‌های آسمان.

دوره هجدهم شماره ۲۷، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

۱. دانشجوی دکتری ادبیات فرانسه واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

ایمیل: zahranoroozy@gmail.com

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فرانسه، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده

مسئول)

ایمیل: j\_mirzahessabi@yahoo.com

## مقدمه:

ریشه‌های آسمان<sup>۱</sup> اثر رومن گاری<sup>۲</sup> سرشار از شدت احساسات و نوعی استحاله و دگردیدی است. در این رمان، عظمت و انزوای آفریقای تحت سلطه‌ی فرانسه، پیش‌زمینه‌ای بسیار الهام‌بخش برای پویش غیرمتداولی است که توسط خانه‌به‌دوشی آرمان‌گرا به اسم مورل شکل گرفته است. این مرد فرانسوی، که خانه و زندگی‌اش را در جنگ از دست داده است، هویت خود را با چیزی بهتر از نوع بشر بازمی‌شناسد. او در طلب ریشه‌های آسمان است؛ در تکاپوی استقلال، آزادی، کرامت و عزت نفس خود. او تلاش می‌کند تا گله‌های رو به نابودی فیل‌ها را از خطر برهاند. هدف او حمایت از فیل‌ها است و دست به قیام می‌زند و به یاغی مشهوری در جهان تبدیل می‌شود. عده‌ای می‌گویند او بیزار از انسان‌ها است، عده‌ای می‌گویند به دنبال استقلال آفریقا است. اما مورل می‌گوید برای من تنها نجات فیل‌ها مطرح است. در این میان افراد زیادی به او می‌پیوندند، انسان‌های تنها، تبهکاران فراری، طرفداران طبیعت و آنارشویست‌ها. هر کس با ایده خاص خود به دور او جمع می‌شود و ما از طریق این جمع با جبهه‌گیری‌های مختلف اروپاییان، مسلمانان و اعراب در آفریقا آشنا می‌شویم.

در این مقاله به کمک نقد روانشناختی به بررسی ریشه‌های آسمان می‌پردازیم که از ورای شدت احساسات و مواجهه قهرمان‌ها با مدرنیته و حضور پرسوناژهای مسخ شده، نگاهی ویژه به ناخودآگاه نویسنده دارد. همچنین مضامینی چون از دست دادن هویت و تنهایی در عصر حاضر تقریباً در بطن این اثر به چشم می‌خورند. از آنجایی که رومن گاری نویسنده‌ای تأثیرگذار بوده و از شهرتی جهانی برخوردار است و از سوی دیگر درون‌مایه از خودبیگانگی و مسخ در آثارش از موضوعات مطرح و بحث‌های داغ ادبیات امروز است، مقاله حاضر بر آن است تا با بررسی روانشناختی و موشکافانه‌ی ریشه‌های آسمان از میزان تردیدها و پرسش‌ها در مورد هویت حقیقی رومن گاری کاسته و به مشتاقان نوشته‌هایش تصویری جامع‌تر، کامل‌تر و تأثیرگذارتر از او و این شاهکار ادبی ارائه بدهد و دلایل احتمالی و ناگفته‌چهره‌های گوناگون نویسنده در خلال زندگی‌اش را برای خوانندگان روشن سازد.

رومن کاسو<sup>۳</sup> که به رومن گاری تغییر نام داده بود، تنها رمان‌نویسی است که دو بار

1. Les Racines du ciel
2. Romain Gary
3. Roman Kacew

موفق به دریافت جایزه گنکور شده؛ یک بار برای رمان زندگی در پیش رو (۱۹۷۵) با نام مستعار امیل آژار<sup>۲</sup> و بار دیگر برای ریشه‌های آسمان (۱۹۵۶). شاتان بوگا<sup>۳</sup> و فوسکو سینیبالدی<sup>۴</sup> دیگر نام‌های مستعار این نویسنده هستند. او مردی است با اصلیت‌های متغیر و چندین چهره که تمایل دارد از پرسوناژهایی غیرواقعی حرف بزند و از این تغییر هویت لذت می‌برد. هر کدام از این هویت‌ها وجود او را تسخیر می‌کنند و همواره او را به سمت بازآفرینی دوباره‌ی خود متمایل می‌کنند. به همین دلیل است که شخصیت‌های رومن گاری برآستی اسرارآمیز هستند، همچون زندگی او و جهان بینی‌اش.

در گذر از معنای اسطوره‌ای و روانشناختی آثار این نویسنده‌ی بزرگ، همواره با این پرسش‌ها روبرو هستیم که برآستی فاکتورهای ذاتی در ریشه‌های آسمان برای نشان دادن مشکلات هویتی او چیستند و آیا خلق پرسوناژهای اسرارآمیز رومن گاری از قدرتش در توصیف شدت احساسات او سرچشمه می‌گیرند. در رابطه با استحاله در آثار مهم او نیز می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که نوشتن نزد گاری ناشی از مشکلات روانی و هویتی این نویسنده مهم است و چطور می‌توان گفت که مشکلات هویتی نویسنده جنبه‌ی رمانی پیدا می‌کند.

پیش‌فرض نخست آن است که این مقاله روانشناختی ما را به سوی کشف شدت احساساتی می‌برد که می‌تواند دلایل عمیق و ناخودآگاه مشکلات هویتی نویسنده را توضیح دهد. همچنین فرض بر این است که این مطالعه به ما کمک می‌کند تا به این نکته پی‌ببریم که زندگی خصوصی رومن گاری، کودکی و آموزش‌هایی که دیده می‌توانند سرچشمه بحران‌های هویتی در آثار این نویسنده باشند. شاید بتوان گفت ریشه‌های آسمان حاکی از بحران‌های روانی او باشد. این مقاله مبتنی بر تحلیل شدت احساسات و مسخ در این اثر است و در آن می‌توان سؤالاتی مطرح کرد راجع به ریشه‌های آسمان که شاید بتوان گفت از همین استحاله‌های نهفته نشأت گرفته‌اند. در واقع در آثار گاری استحاله را مورد توجه قرار می‌دهیم و می‌توان فرض را بر این گذاشت که مسخ در این اثر نویسنده از مشکلات هویتی او سرچشمه می‌گیرد. با خواندن ریشه‌های آسمان (۱۹۵۶) در نظر داریم به تحلیل دلایل روانشناختی و برخاسته از ضمیر ناخودآگاه گاری

1. La vie devant soi
2. Emile Ajar
3. Shatan Bogat
4. Fosco Sinibaldi

که او را به سوی نوشتن سوق می‌دهند پردازیم. در ارتباط با هویت، سؤالات جزئی‌تر دیگری نیز مطرح است که در ذیل به طرح پاره‌ای از آن‌ها پرداخته و سپس به ارائه پاسخ‌های مناسب مبادرت خواهیم ورزید.

۱. هویت چیست؟ عناصر تشکیل‌دهنده‌ی آن کدامند؟ و آیا ارتباطی ذاتی میان این عناصر و هویت وجود دارد یا خیر؟
۲. آیا این عناصر توسط جوامع مدرن امروزی تهدید می‌شوند؟ در صورت مثبت بودن پاسخ ناگزیر به طرح پرسشی دیگر در خصوص کیفیت و کمیت اثر روانشناختی حاصل از هر یک از این عناصر بر پروسه‌ی ذهنی قهرمان‌های ریشه‌های آسمان هستیم
۳. چگونه استحاله شکل می‌گیرد و هویت مورل، پروتاگونیست این اثر در ارتباط با جوامع مدرن چگونه رو به زوال می‌رود؟
۴. چطور می‌توان گفت که مشکلات هویتی رومن گاری جنبه‌ی رمانی پیدا می‌کند؟
۵. آیا ارتباطی میان استحاله و ویژگی‌های ناشی از مدرنیته عصر حاضر وجود دارد؟

پیش از پاسخ‌گویی به سؤالات مورد نظر ابتدا بهتر است با روانشناسی یونگ در رابطه با شناخت هویت و دگردیسی روح‌گاری از ورای تنهایی و مدرنیته کمی آشنا شویم.

### **پیشینه تحقیق**

ریشه‌های آسمان (۱۹۵۶) یکی از مهمترین و تأثیرگذارترین آثار رومن گاری است که تاکنون توسط منتقدان، ادیبان و صاحب‌نظران بسیاری مورد بررسی، تحلیل و توصیف قرار گرفته است. از سوی دیگر عده‌ای از ادیبان و محققان نیز طی مقالاتی این اثر بی‌نظیر را به تحلیل نشسته و به رمزگشایی وقایع نمادین آن پرداخته‌اند. بنابراین تلاش نمودیم از حداکثر این مقالات و کتب در دسترس، با نگاهی ظریف از دیدگاه یونگ بر این اثر استفاده کنیم؛ از جمله کتاب ریشه‌های آسمان اثر رومن گاری نوشته‌ی دکتر فریل عبدالجواد<sup>۱</sup> که در آن کاراکترهای ریشه‌های آسمان به لحاظ روانی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در این اثر او به تحلیل سرنوشت آفریقا و فقدان مرز میان مواد معدنی، گیاهان، حیوانات و انسان‌ها پرداخته است و بررسی کلیشه‌ها و کشف رمز و راز کاراکترها را

1. Firyel Abdeljaouad

از ورای طبیعت و تمدنی قاتل از نظر دور نموده است. او رومن گاری را به مثابه ابزاری جنگی علیه قدرت معرفی می‌کند و به تحلیل ابهام و ابهام داستان فیلها می‌پردازد. این کودکان طبیعت که سمبل پاکی و رویای ناب در دنیایی هستند که شیاطین و انسان‌ها در کنار هم روزگار می‌گذرانند. دکتر عبدالجواد به ریشخند، سفیدپوستان را سمبل تمدن و سیاهپوستان را عاملین وحشیگری و دشمن طبیعت نشان می‌دهد. در این اثر نمادها، تناقض‌ها، استعاره‌ها و ساختار پیچیده‌ی اندیشه رومن گاری مورد تحلیل واقع شده است که شدت احساسات را در واژگانی ملموس به تصویر می‌کشد و از ورای استحاله، انسان را به تفکر در خویشتن خویش وامی‌دارد.

از سویی دیگر، مقاله‌ی من، دیگری است نوشته‌ی پاتریک برگرون<sup>۱</sup> از ورای معنای زندگی رومن گاری، خویشتن قهرمان‌های این نایغه را به چالش می‌کشد. برگرون به زندگانی پنهانی مردگان در آثار او اشاره می‌کند و به تحلیل هویت‌های ساختگی او و اسامی مستعارش می‌پردازد. آثار انسان در جستجوی هویت خویشتن و ضمیر پنهان به قلم کارل گوستاو یونگ نیز به ما در بررسی روانشناسانه کاراکترهای این رمان یاری رسانده است تا از پس ضمائر خودآگاه و ناخودآگاه آن‌ها، با رویکرد روانشناسی تحلیلی یونگ کشف ذات درونی نویسنده برای ما آسان‌تر شود. همچنین گوی امسلم<sup>۲</sup> در اثری روانشناختی با عنوان رومن گاری و دگرپسویی‌های هویت، رومن گاری را افسانه‌ای تکرارنشدنی معرفی می‌کند. او با خلاقیت، واقعیت و تخیل، زندگی و داستان را در هم می‌آمیزد و در این اثر هویت گاری را محور خلقت او بیان می‌کند. پذیرش چهره جدید فرانسوی او همه منتقدان را شگفتزده کرده است. آن‌ها بر سر یک نکته توافق دارند: رومن گاری نویسنده‌ای بود که از نام‌های مستعار بسیاری استفاده می‌کرد، اما همه‌ی نوشته‌های او با انسانگرایی و بشردوستی درخششی بی‌نظیر یافته‌اند، که در واقع به معنای محکومیت افراط‌گرایی، محبت به دیگری و انسانی‌شدن دوباره روابط بین فردی است که در آن عشق و شوخ‌طبعی نقش عمده‌ای ایفا می‌کند.

امسلم در اثر خود بیان می‌کند که این نویسنده هرگز «برای اعتقاد به اومانسیم، برادری و فراتر رفتن از مرزهای متعالی وجود انسان از پانایستاده است. او می‌افزاید که تنها مذهب رومن گاری، عشق بوده و بس. مقالات متعدد دیگری نیز درباره رومن گاری وجود دارند که در این پژوهش از بهره‌ی آن‌ها بی‌نصیب نمانده‌ایم. لازم به ذکر

1. Patrick Bergeron

2. Guy Amsellem

است که در این مقاله تلاش شده است با کمک روانشناسی هویت و در واقع خوانش یونگی ریشه‌های آسمان درباره‌ی استحاله و مدرنیته در این اثر تا حد زیادی شواهد کافی جمع‌آوری شود.

## روش تحقیق

پژوهش پیش رو با توجه به ماهیت آن در حوزه‌ی مطالعات فرهنگی قرار می‌گیرد و هدف اصلی آن بررسی بحران هویت در رمان ریشه‌های آسمان اثر رومن گاری و راه‌های غلبه بر آن از دیدگاه یونگ است. یونگ بر آن است که ناخودآگاه شخصی دربرگیرنده تجارب فراموش‌شده یا سرکوب‌شده و آثار به‌جامانده از محرک‌های بیرونی و درونی است که هرگز به خودآگاه نرسیده‌اند. از منظر نقد روانشناسی تحلیلی یونگ، ریشه‌های آسمان، داستان برخورد خودآگاه کاراکتر اصلی و عناصر فراموش‌شده‌ای از ضمیر ناخودآگاه او است، که با استحاله آشکار می‌شود. در پژوهش پیش رو فرآیندی که به سیر ضمیر خودآگاه و ناخودآگاه شخصیت می‌پردازد، بررسی می‌شود، که چگونه قهرمان داستان از این رهگذر، از ورای تمایلات پنهان در ضمیر ناخودآگاه دچار نوعی استحاله می‌شود. البته نباید از نظر دور داشت که یافته‌های این پژوهش برای تمامی افراد به حاشیه رانده شده در فرهنگ غرب می‌تواند مفید باشد و قهرمان‌های گاری به علت تنهایی و بحران‌زدگی تحمیل شده از سوی جوامع مدرن مسلماً از این دست خواهند بود. انجام پژوهش حاضر و ارائه خوانش یونگی ریشه‌های آسمان جهت کشف راهکارهای مناسب برای غلبه بر بحران هویت در جوامع مدرن بدون کمک جستن از تحلیل و بررسی ویژگی‌های مرتبط با دگردیسی از جمله تنهایی، اضطراب و ... نتیجه چندان مطلوبی در بر نخواهد داشت. استفاده از ویژگی‌های مرتبط با دگردیسی از جمله موارد ذکر شده، همزمان با عوامل مدرنیته ما را به سوی این هدف سوق می‌دهد و نتیجه لازم را به دنبال خواهد داشت.

اساسی‌ترین پرسشی که پژوهش حاضر در پی یافتن پاسخ آن است را می‌توان بدین شکل مطرح نمود: از آنجایی که جوامع مدرن نتایجی چون تنهایی، اضطراب و ... را برای بشر به ارمغان آورده است و از سوی دیگر روز به روز بیشتر به سمت دنیایی سرد و بی‌روح پیش می‌رویم، حال چگونه بشر می‌تواند در این همزمانی استحاله و مدرنیته که غالباً توسط جامعه تحمیل می‌شود، به شرایط عصر حاضر غلبه کند و هویت از دست

رفته‌ی خویش را بازیابد.

## یافته‌ها

### ۱. دگردیسی روح گاری از ورای تنهایی و مدرنیته

برای ورود به بحث پیرامون دگردیسی روح گاری، لازم است بدانیم اساساً هویت چیست و عناصر سازنده‌ی آن کدامند. به باور ژاک دریدا «مفهومی به نام هویت وجود ندارد و هر آنچه که هست هویت بخشی است.» (دریدا و فراریس، ۲۰۰۱: ۲۸) بی‌شک مفهوم پیچیده‌ی هویت دارای طیف وسیع معنایی است. سرول هویت را «من حاصل از روابط یک فرد با محیط پیرامونش» (سرول، ۱۹۹۷: ۳۸۶) می‌داند. از این رو می‌توان گفت هویت در گذشته مفهومی فردی داشته، اما طی دو دهه‌ی اخیر، مفهوم هویت از «من» به «ما» تغییر یافته است. در گذشته عناصر تشکیل دهنده‌ی هویت را ذاتی می‌پنداشتند در حالی که به اعتقاد محققین معاصر، این عناصر فرآورده‌ی اجتماع هستند و به نقل از یونگ «روح فردی معرف روح تمامی بشریت است.» (یونگ، ۱۹۸۷: ۴۲)

طبق نظریات یونگ، «خود»<sup>۱</sup> مرکز خودآگاهی است و به ما حس هویت می‌دهد. یونگ «خود» و آگاهی را بسیاری مواقع یکی گرفته است. «خود» در پی حفظ امنیت و تسلط و به عبارت دقیقتر احساس تسلط است. از این رو بسیاری از امیال و بروزهای ناخودآگاه را که ناسازگار بدانند، سرکوب می‌کند و خاطراتی از این دست را از دایره خودآگاهی، واپس می‌راند. این بخش از روان برای ما شناخته شده و در دسترس است و در واقع هوشیاری آنی ماست. قرن‌ها بواسطه آن، احساس تسلط بر اعمال، رفتار و اندیشه‌های خود داشته‌ایم. اما از طرفی بسیاری از اندیشه‌ها و رفتارهای انسان نیز از ناخودآگاه او سرچشمه می‌گیرند. «عقد»<sup>۲</sup> نیز از ناخودآگاه برمی‌آید، در اینجا همان کششی است که مورل را به سمت جنگل می‌کشاند و سرانجام از ورای تنهایی به دگردیسی ختم می‌شود:

«چهار تنهایی حیرت‌انگیز که از جمع شدن به دور هم خودداری می‌کردند. حتی ادریس و یوسف دسته جدایی تشکیل می‌دادند. جدا زندگی می‌کردند و تقریباً هرگز با هم حرف

1. Jacques Derrida, and Maurizio Ferraris
2. Karen Cerulo
3. Carl Gustav Jung
4. Le Soi
5. Complexe

نمی‌زدند. مورل روزها را روی دریاچه در میان فیلاش می‌گذراند. پبیر کویست در باتلاق‌ها گم می‌شد، احتمالاً به شمردن ده‌ها میلیون پرنده مشغول می‌شد تا مطمئن شود که یکی از آنان کم نشده باشد. مینا تنها روی ماسه‌زار می‌ماند...  
او یکبار دیگر خود را تنها می‌یافت... خود او هم چندان علاقه خاصی به چهره‌های انسانی و مصاحبت با آدم‌ها نداشت» (گاری، ۱۹۵۶: ۳۵۸)

عقد‌ها خود مختارند و از استقلال عمل ویژه‌ای برخوردارند. به نقل از یونگ:

«عقد به محض ظهور، به طرز محسوسی خودآگاه را فاسد می‌کند. ما را وامی‌دارد به شیوه و دلخواه او موضوعات و مسائل را درک کنیم. به عبارتی دیگر مرتکب سوءتفاهماتی بالحن خاص عقد‌ه شویم. پاسخ‌های تحت تأثیر عقد‌ها خاطره‌ی ماندگاری به جا نمی‌گذارند، حتی به کلی فراموش می‌شوند، تا آن جا که اعتبار مشاهدات مان را از بین می‌برد و حتی ما را وامیدارد به خود دروغ بگوییم و بر ضد خویش قیام کنیم. چون وقتی عقد‌های بر ما حاکم می‌شود دیگر خودمان نیستیم.» (یونگ، ۱۹۸۷: ۱۷۹)

اشخاصی با این ویژگی‌ها مصداق بارز افرادی هستند که مورل قصد داشت از آن‌ها انتقام بگیرد. جیمز هالیس، روانکاو پیرو مکتب یونگ نیز به این مهم اشاره می‌کند:

«عقد‌ها توسط گذشته ما تولید می‌شوند. ما نمی‌توانیم از آن‌ها اجتناب کنیم. حتی بسیاری اوقات نمی‌فهمیم که از روی عقد‌ه عمل می‌کنیم؛ زیرا هنگامی که عقد‌های فعال می‌شود بر ناخودآگاه ما حکمرانی می‌کند. شاید حضور عقد‌ها را فقط زمانی که آسیب خود را وارد کردند تشخیص دهیم. یا از فعال شدن آن‌ها زمانی آگاه شویم که در جسم خود احساس تحول و تغییر کنیم؛ زیرا این انرژی همواره بر بدن تأثیر می‌گذارد. لرزش‌های شدید، سفت شدن گلو، عرق کردن کف دست و غیره علائمی هستند که نشان می‌دهند، عقد‌ه فعال شده است.» (هالیس، ۱۹۹۶: ۵)

وقتی عقد‌ه فعال می‌شود در اینجا ناخودآگاه هویت قهرمان را نشانه می‌رود. «تفرقه روح برای انسان امری خلاف معمول و نوعی بیماری است. ما روانشناسان آنرا درگیری، عصبیت و جنون می‌نامیم.» (یونگ، ۱۹۸۷: ۴۹) در واقع «عقد‌ه در سطح رویی خودآگاه مستقر می‌شود؛ دیگر چیزی جلودارش نیست، لذا گام به گام گسترش می‌یابد و خودآگاه من را تقلید می‌کند، چنان که پیش از آن، «من» سعی داشت از عقد‌ه تقلید کند. دست‌اندرزی



عقده، به‌طور قطع، تجزیه‌ی عصبی شخصیت را به وجود می‌آورد.» (همان، ۲۰۵) اما دگرذیسی مورل که به آرامی در طول رمان رخ می‌دهد، در طی زمان شکل می‌گیرد. درست است که یک تفکر عمیق همواره حاوی مطلبی ناهمسو با تفکر رایج زمان خود است، اما همین موضوع باعث می‌شود قهرمان داستان در انتها خود را تنها ببیند و شدت احساسات او در مواجهه با این واقعه منجر به از دست دادن هویت او شود. «تنهایی و حزنِ ضمیر خودآگاه در جهان ما، دلیلش پیشرفت اندیشه‌ی بشر در طول سده‌های گذشته است.» (یونگ، ۱۹۵۸: ۶۹) شاید درباره‌ی مورل و دیگر قهرمان‌های گاری که عمیقاً متفکر و از دیدگاه یونگ اغلب درونگرا هستند و در نهایت به سمت دگرذیسی کشیده می‌شوند، این مطلب صدق کند. از طرفی یونگ بر آن است سایه‌های<sup>۱</sup> درونی به شکل عجیبی روی ساختارهای روانی شخصیت و هر نوع بعد دیگری از زندگی او تأثیر می‌گذارند. او معتقد است سایه شخصیت، یک کهن‌الگو<sup>۲</sup> است. کهن‌الگوی سایه در همه انسان‌ها در طول تاریخ تکرار و تکرار خواهد شد. از این رو می‌توان گفت شخصیت‌های رومن گاری در واقع به دنبال سایه‌های درونی خود در ارواح دیگر، همه به سمت تنهایی روانه می‌شوند. آن‌ها تنهایی درونشان را در دیگری جستجو می‌کنند، همچنان که اطرافیان مورل این پدیده را در او می‌نگرند و نه خود.

«می‌دانید، نهایتاً، شاید به علت گذران طولانی در تنهایی، گمان می‌کنم قبل از هر چیز، قصه، قصه‌ی تنهایی است، گمان می‌کنم این بابا، مورل چنان نیازی به مصاحب داشت، چنان حفره و خلأیی در کنارش حس می‌کرد که برای پر کردن آن به همه‌ی گله‌های آفریقا احتیاج داشت و احتمالاً باز هم پر نمی‌شد...» (گاری، ۱۹۵۶: ۱۰۸-۱۰۹)

در واقع سرکوب افکار و تصاویر ذهنی که یونگ در ناخودآگاه ما، آن‌ها را سایه‌های شخصیت می‌نامد، منجر به از دست دادن اصل هویت انسان می‌گردد.

«وقتی هر نوع کارکرد طبیعی انسان از بین برود، یعنی فاقد توجیه خودآگاهانه و عمدی باشد، نتیجه‌اش آشفتگی عمومی است. از این رو کاملاً طبیعی است که با پیروزی ایزدبانوی خرد، روان‌نژند کردن عمومی انسان نو باید انجام پذیرد، نوعی گسستگی شخصیت همسان با گسست جهان امروز که با پرده‌ی آهنین پدید آمده است. این خط مرزی که پر از سیم خاردار است، از میان روان انسان نو می‌گذرد، مهم نیست که او

1. Ombre
2. Archétype

در کدام سویه‌ی این مرز می‌زید و درست همان‌طور که روان‌ترنر<sup>۱</sup> نمونه از سایه‌سار خودآگاهی ندارد. پس فرد عادی، مثل شخص روان‌نژند، سایه‌اش را در همسایه یا در انسانی فراسوی این بخش‌بندی بزرگ می‌بیند.» (یونگ، ۱۹۵۸: ۵۴)

این فرآیند مصداق صریح دگرپرسی و گسستگی شخصیت است. مورل سایه‌اش را در فیل‌ها می‌بیند و برای نجات سایه‌ی خود، که مورد تهدید قرار گرفته است مبارزه می‌کند. از دیدگاه یونگ تملیک خودآگاه یعنی پیروزی بر خویشتن، که در عصر حاضر شاهد از هم‌گسیختگی هویت و فروپاشی این ارزشمندترین میوه درخت زندگی هستیم، همان‌طور که در آثار گاری به ظرافت به آن پرداخته شده است، این از خود بیگانگی منجر به تنهایی انسان مدرن می‌شود و گریزی از آن نیست. بیشتر کاراکترهای گاری، از مینا یا مورل گرفته تا کاراکترهای جانبی از شلوغی بیزارند اما از تنهایی نیز رنج می‌برند که این تناقض در مونولوگ‌های ریشه‌های آسمان بارها به وضوح تعجب خواننده را برمی‌انگیزد:

«احساس می‌کردم او خودش را کمی تنها حس می‌کند و نمی‌خواستم به نظر آید که از چنگش درمی‌روم... حدسی مبهم می‌زدم که به حضوری دوستانه نیاز دارد. در موضوع تنهایی تجربه زیادی دارم و میدانم که چقدر یک حضور خوشایند، حتی از دور، می‌تواند در انسان حسن تأثیر داشته باشد...» (گاری، ۱۹۵۶: ۱۰۱)

## ۲. درمان سرگسستگی ناخودآگاه گاری به دست قهرمان‌های او

شلوغی و تنهایی هر دو از ناخودآگاه برمی‌آیند و بر کرسی خودآگاه می‌نشینند. از دیدگاه یونگ روان همان ناخودآگاه ناشناخته‌ای است که انسان‌ها قرن‌ها به دنبال کشف آن هستند. خودآگاه انسان در اقیانوسی از ناخودآگاه سرگردان است. اکنون می‌خواهیم بدانیم خودآگاه چیست؟ «آگاهی داشتن، درک و شناخت دنیای بیرون و همچنین شناخت خود در رابطه با دنیای بیرونی. در اینجا بحث بر سر روانشناسی انسان نیست. دیدن خویشتن در رابطه با دنیای بیرون، یعنی خودشناسی توسط خویش در محیط خویش.» (یونگ، ۱۹۸۷: ۸۷) معنای خویش<sup>۲</sup> نیز از منظر یونگ واضح و روشن بیان شده است. خویش کیست؟ «پیش از هر چیز، کانون خودآگاه، یعنی «من»<sup>۳</sup>. وقتی پای موضوعی مظلون به اشتراک با من در میان نباشد؛ وقتی یک پل ارتباطی موضوع را به من پیوند

1. Névrosé

2. Le Soi

3. Le Moi

دهد، این موضوع ناخودآگاه است، یعنی مانند آن است که وجود ندارد. لذا می‌توان خودآگاه را به‌عنوان یک رابطه‌ی روانی با یک رویداد کانونی موسوم به من تعریف کرد.» (همان)

مورل شخصیتی از هر نظر متفاوت است که از دیدگاه یونگ درگیر تناقض درونی روان بشری می‌شود. نژاد، جنسیت و طبقه اجتماعی ویژگی‌های شاخصی هستند که از آن‌ها برای تعریف هویت افراد و گروه‌ها استفاده می‌شود و می‌توان آن‌ها را سه ضلع مثلث هویت پنداشت. هویت، پدیده‌ای است که وابسته به زمان، مکان، زبان و اجتماع است. سرگشتگی کاراکترهای اصلی رومن گاری را در این چهار عنصر به وضوح می‌توان دید. در این رمان نیز مانند دیگر رمان‌های گاری مسئله‌ی نژاد به شدت پررنگ مطرح می‌شود. نژاد آفریقایی، همان نژادی است که مورل برای نجات آن‌ها به نقد سردسته‌ی مبارزان، وایتاری، در واقع سردسته‌ی ارتش آزادی‌بخش آفریقا می‌پردازد. وایتاری در واقع برای رهایی از ظلم، در پی نابودی نژاد و طبیعت آفریقاست تا دیگر کسی نباشد که مورد ظلم قرار بگیرد و ستم‌گر به این شکل از بین برود.

یکی از دلایل مطرح کردن و اعمال روند نژادگرایی، تضمین سُلطه و کنترل گروه یا گروه‌های نژادی بر سایر گروه یا گروه‌های نژادی است. نژادپرستی و نژادگرایی معمولاً توسط گروه‌های نژادی اکثریت بر اقلیت اعمال می‌شوند اما با این حال گاهی گروه‌های اقلیت نیز می‌توانند این رویه را در پیش بگیرند. علت اصلی اعمال نژادپرستی توسط اکثریت، ترس از قدرت گرفتن اقلیت است. اکثریت با استفاده از سلسله مراتب قدرت و ایجاد پروپاگاندا یا بوروکراسی مورد پسند خود، سبب می‌شود تا چهره‌ی گروه اقلیت را خدشه‌دار ساخته، موقعیت‌های ارتقاء دهنده‌ی اجتماعی را سلب و تصویر ناشایست، ناپسندیده، و فروتری از آن را در بین اجتماع به نمایش بگذارد تا در نتیجه چشمه‌های رشد و شکوفایی آن‌ها در نطفه بخشکد.

آپارتاید، تبعیض، تحقیر و توهین به نژادهای اقلیت در قرن بیستم و بیست و یکم ادامه داشته و به خشونت و قتل توسط گروه‌های نژادپرست و نظام‌های حامی نژادپرستی تبدیل شده است. مصداق بارز آن، رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی بود که قهرمان مبارزه با نژادپرستی، نلسون ماندلا به مبارزه با آن برخاست و با قیام مردمی به پیروزی رسید. آفریقایی‌ها به علت محروم بودن از ابزارهای قدرت به‌عنوان پست‌ترین نژاد در نظر گرفته شدند. در ریشه‌های آسمان، نژاد سفید چنین فضایی را برای آفریقایی‌ها ایجاد کرده است، تمامی هویت‌ها، گفتمان‌ها و صداها را به حاشیه رانده و در نتیجه خود را به‌عنوان مرکز تثبیت می‌کند. مورل به دنبال بالا بردن سطح زندگی بومیان آفریقایی و انتقام از سفیدپوست‌ها به روش خود می‌باشد:

«این جزئی از نبرد و مبارزه‌اش برای حمایت از فیل‌ها بود. اگر می‌خواستند غول‌های تهدیدشده را حفظ کنند، این نخستین اقدام لازم بود. با وجود این، باز هم یکبار دیگر نتوانست از فکر کردن به پاسخی خودداری کند که معلم پیر سیاهپوستی از اهالی فور-آرشامبو، ضمن پرت کردن اهانت‌آمیز عریضه‌اش، به او داده بود:

«با آن فیل‌هایتان، این هم باز فکری از اروپای سیر، این فکری است از بورژوازی اشباع شده. برای ما، فیل‌ها گوشتِ سرِ پاینده‌ر وقت به قدر کافی گاو و خوک به ما دادید، راجع به آن حرف خواهیم زد...» (گاری، ۱۹۵۶: ۱۸۵)

اجتماع برای مورل از اشخاصی در آن تشکیل می‌شود که پس از پیگیری‌های بسیار سر موضوع امضا گرفتن و ... از آن‌ها بریده و درواقع به سوی تنهایی می‌رود. اجتماع وقتی به فرد پشت می‌کند یکی از اضلاع هویت او از بین می‌رود. او که از اجتماع بریده و درواقع جامعه به دنبال تطمیع اوست، بالاجبار به سوی مزارع و جنگل‌هایی می‌گریزد که حتی مکانی که او می‌تواند در آن از هویت برخوردار باشد، از او گرفته می‌شود. و وقتی مکانی نباشد، طبقه‌ی اجتماعی نیز معنی خود را از دست می‌دهد. همین روند منجر به دگرذیسی و تغییر جنس نوع و احساسات انسان می‌شود. جنسیت که از دید برخی زاده‌ی فرهنگ یا محصول زبان است، با رانده شدن از اجتماع معنای خود را از دست می‌دهد.

در ریشه‌های آسمان ما به تحلیل بحران از دست دادن هویت پرسوناژها می‌پردازیم. آن‌ها قربانی‌های زندگی مدرن هستند. تنهایی، همیشه به همراه اضطراب بزرگترین درد اهالی پاریس به شمار می‌رود که کاراکترهای رومن گاری را هم زجر می‌دهد. قهرمان‌هایش در روابط با دیگران بسیار آشفته و مضطرب هستند. وایتاری در بحث با مورل می‌گوید:

«من تربیت‌شده‌ی فرانسه، متمدن‌ترین کشور جهان بوده‌ام و سال‌ها بر کرسی پارلمان فرانسه نشسته‌ام... می‌توانید تصور کنید که تنهایی من در اینجا چه معنی می‌دهد؟» صدایش لرزید و با دست حرکتی به جانب روشنایی‌های ضعیف شب کرد. «انزوای من و همین‌طور انزوای تعدادی دیگر؟ آفریقا درک سرنوشت خود را شروع نمی‌کند، مگر وقتی که به باغ وحش جهان بودن خاتمه داده باشد...» (همان، ۳۹۲)

علاوه بر دلیل اضطراب، هنوز هم در آثار گاری شخصیت‌هایی بحران‌زده و مطرود، در واقع شخصیت‌هایی که جامعه به آن‌ها پشت کرده یا شکست خورده‌اند را پیدا می‌کنیم، شخصیت‌هایی که معمولاً در آثار رمانتیسم با آن‌ها روبرو می‌شویم، شخصیت‌هایی هستند به حاشیه رانده شده و مطرود توسط جامعه‌ای که نتوانستند با آن ادغام شوند و در پایان راهی جز تنهایی پیش روی آن‌ها نیست. این مسئله در مورد مورل ریشه‌های آسمان صدق می‌کند:

«تنها موضوع یک فرمانده بی‌سپاه، زیر آسمان نامتناهی آفریقا، یک قدرت‌طلبی به دور از امید اقتناع، یک روشنفکر فرانسوی از قبیله اوله و یک آفریقایی یاغی علیه جنگل ابتدایی نبود، سخن به خصوص از انسانی تنها بود.» (همان، ۴۲۳)

همه آن‌ها شاهد احساسی بد از هستی خویش هستند که این روند عمدتاً ناشی از پیامدهای فاجعه‌بار جنگ جهانی اول است که منجر به بروز بحران بزرگی در هنر، اندیشه و همچنین در نحوه‌ی درک وجود و ارزش‌های آن شده است. جهان‌بینی انسان‌ها در مورد زندگی با این روند تحت تأثیر قرار گرفت. بنابراین اولویت با افسردگی و بدبینی شخصیت‌های اگرستانسیالیستی است. خوشبختی دیگر برای آن‌ها در دنیایی که اینچنین از هم گسیخته و بیشتر از آن، پوچی بر آن حاکم است، ممکن نیست. نزد گاری، این انتقاد از خوشبختی حتی بعداً هم وجود خواهد داشت. در این مورد، بحث بر سر جامعه سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۷۰ است و صحبت از جامعه‌ای مصرف‌گراست که رویای آمریکا، که چهره کاذبی از خوشبختی فوری و مادی را ارائه می‌دهد، در آن نادیده گرفته شده است.

دوری از این خوشبختی کاذب ترسی به همراه دارد که لرزه بر اندام شخصیت‌های آثار گاری می‌اندازد. مینا، قهرمان زن ریشه‌های آسمان نیز از بسیاری موقعیت‌ها می‌ترسد و قهرمان‌ها از ورای این ترس تحمیلی همواره به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه با چندین هویت یکی می‌شوند. این مسئله دقیقاً در مورد مورل، قهرمان مرد این اثر نیز صدق می‌کند. ترس نیز از عوامل هویت‌های از دست رفته در مدرنیته و عصر حاضر است که در جای جای داستان قهرمان‌های گاری را به زانو درمی‌آورد:

«پرسیدم منشأ این نیاز کجاست و او به اندازه‌ی کافی نوشیده بود که صادق باشد: «من، در تمام عمر از ترس زهره‌ترک شده‌ام، ترس از زندگی، ترس از مرگ، ترس از بیماری‌ها، ترس از ناتوانی جنسی، ترس از افول چاره‌ناپذیر جسمی...» وقتی ترس

تحمل‌ناپذیر می‌شود، تمام اضطراب من، تمام ترس من در کرگدنی مهاجم تمرکز می‌یابد، در شیرینی که ناگهان از میان علف‌ها در برابرم سبز می‌شود، در فیلی که به طرفم تغییر جهت می‌دهد، اضطراب من سرانجام چیزی ملموس می‌شود، چیزی که می‌توان کشت. شلیک می‌کنم و چند مدتی آسوده‌ام، آرامش کامل دارم. حیوانی که سر ضرب کشته شده تمام ترس‌های متراکم مرا به درون مرگ خود کشیده است...» (همان، ۲۸۷)

بعضی از پرسوناژهای رومن گاری از مشکلات هویتی حادی رنج می‌برند و دچار بیماری‌هایی هستند که تعادل روانیشان را بر هم می‌زند. دلهره‌ها، مشکلات شخصیتی و خواسته‌هایشان مبنی بر تغییر هویت و دیگری بودن، برایشان اینگونه بیماری‌ها را به همراه دارد. در واقع رفتارهایشان هرگز مثل گذشته نیستند و این مسئله دقیقاً درباره مورل، قهرمان مرد ریشه‌های آسمان صدق می‌کند که با فیلهای یکی می‌شود و در پایان، قهرمان داستان هویت خود را از دست می‌دهد، مسخ می‌شود و خود را فیل می‌بیند. همچنین دیگران درباره او که در حال بیزاری از وضعیت بشری به سر می‌برد، می‌دانند که به درکی بیش از حد شریف از انسان رسیده است:

«عجیب می‌دانم که بگذارد زنده دستگیرش کنند. خیال نمی‌کنم که مورل مایل باشد در شرایط ما زندگی کند... منظورم شرایط زیست‌شناختی ماست... در پاریس روز به روز کمتر فیله‌ها را باور می‌کنند...» (همان، ۴۶۴)

رومن گاری سعی دارد مشکلات فردی مردم را در مواجهه با مدرنیته‌ی بی‌رحم زندگی روزمره با استعاره و استحاله توضیح دهد و کوشش دارد بر این مهم فائق آید و این مسئله‌ای است که در شاهکارهایش به نمایش می‌گذارد. در واقع او در جستجوی درمان سرگشتگی ناخودآگاه خویش و هویت از دست‌رفته‌ی خود در خلال خطوط آثارش است. او در کشورهای مختلف با نام‌های متفاوت می‌زیست. از کودکی تا مرگش تجربه‌ی زندگی‌های متفاوتی را داشت که یکی از زندگی‌هایش کافی بود تا انسانی عادی را بدل به نویسنده‌ای بی‌همتا کند. از این رو شدت احساسات نزد رومن گاری را می‌توان یکی از دلایل اصلی بی‌ظنیر بودن آثارش به شمار آورد.

۳. دگرذیسی روح گاری از ورای شدت احساسات پروتاگونیست‌ها در ریشه‌های آسمان، رومن گاری نیاز به عشق را بررسی می‌کند. شدت احساسات او است

که او را به سوی از دست دادن هویت سوق می‌دهد. از طرف دیگر شدت احساسات نزد رومن گاری از تولدش آغاز شده و در سفر از شهری به شهر دیگر افزایش می‌یابد و شاید همین امر باعث شده جلوه‌هایی از این مشکلات هویتی در او پدیدار گردد. همان‌طور که شارل مورون در کتاب از استعاره‌های وسوسه‌برانگیز تا اسطوره شخصی اشاره می‌کند که «بسیار دشوار است ادعا کنیم که فرایندهای ناخودآگاه در هر انسانی مستقل از وقایع زیستی او رخ می‌دهند» (مورون، ۱۹۶۲: ۱۱۴) از این رو مضامینی چون از خودبیگانگی و استحاله تقریباً در این شاهکار رومن گاری درخشش خود را بیش از پیش به نمایش می‌گذارند. در این اثر در نهایت، مورل، قهرمان داستان پس از گذراندن سختی‌های تنهایی و چالش‌های بسیار، هویت خود را از دست می‌دهد و تبدیل به فیلی آزاد می‌شود. رومن گاری، در مقدمه اثر، خود بر این نکته تأکید دارد:

«فیل‌های رمان من به هیچ‌وجه تمثیلی نیستند: آن‌ها به معنای واقعی کلمه زنده هستند،

درست مثل حقوق انسان...» (گاری، ۱۹۵۶: ۱۲)

و در قسمتی دیگر از کتاب از زبان مورل می‌گوید:

«بعضی چیزها را نمی‌توان کشت...» (همان، ۱۲)

در کتاب تحلیل ریشه‌های آسمان اثر فریل عبدالجواد، پس از اشاره به این پاراگراف: «مورل است، مردی فرانسوی که فیل‌ها را نجات داد و برای طبیعت آفریقا احترام قائل بود.» (گاری، ۱۹۵۶: ۲۴۳) نویسنده ادامه می‌دهد: «آیا او معلمی است برای درس انسانیت؟ مورل مانند پروفیسور تسوره در گروکلن حس دلسوزی عمیقی دارد و فقط سرسختانه تکرار می‌کند: «باید فیل‌ها را نجات داد.» (عبدالجواد، ۲۰۰۹: ۸۶)

درواقع ذات محبت را نمی‌توان از بین برد، انسان‌ها به محبت نیاز دارند. وقتی محبت از آن‌ها دریغ می‌شود تغییر هویت می‌دهند. در اینجا به وضوح پای شدت احساساتی در میان است که از کاراکترها دریغ شده و رفته رفته آن‌ها را به ورطه دگرذیسی می‌کشاند. قهرمان‌های گاری عمیقاً زجر می‌کشند. مورل و مینا از تنهایی، کمبود عاطفه و محبتی که از آن‌ها دریغ شده است رنج می‌برند. در ریشه‌های آسمان قهرمانان به دنبال محبت و به امید پیدا کردن عشق زندگی می‌کنند. هنگامی که خسته از زندگی مدرن، عشق نافرجام و ناامیدی دنیای سرد امروزی به پایان خط می‌رسند، پیوندی در درون آن‌ها بیدار می‌شود؛ پیوندی با کالبدی دیگر، با فیل‌ها به هدف نجات محیط زیست به جبران

ناخودآگاه در وابستگی به خودآگاه، به دلیل سرکوب شدن<sup>۱</sup> یا فقدان انرژی لازم برای رسیدن به خودآگاه که سرانجام همین عوامل به تعادل روانی نویسنده کمک می‌کند. «آنچه، من موفق نمی‌شود در خود جای دهد، باعث بیماری می‌شود. بدا به حال کسی که درگیر چنین چیزی باشد، و سرش روی گردنش سنگینی کند، چنین کسی در معرض خطر انفجار ذهنی در مغز خویش قرار دارد.» (یونگ، ۱۹۸۷: ۱۰۷) آنچه مورل، قهرمان کتاب ریشه‌های آسمان نتوانست انجام دهد، به جایی منتهی شد که در شخصیت و وجودش دوگانگی پدید آمد و نیز به نقل از یونگ انفجار ذهنی در مغز خویش را تجربه کرده و جنونی که در دیگر قهرمان‌های گاری نیز به سادگی مشاهده می‌شود. این نکته خود مؤید ناخودآگاه خفته است همان‌طور که «بسیاری از بیماران روانی در ناخودآگاه خفته‌اند و حاملان آن‌ها در ظاهر به طرز اغراق‌آمیزی، عادی به نظر می‌آیند.» (همان، ۱۶۱)

عده‌هایی که منجر به ازهم‌گسیختگی شخصیت قهرمان داستان می‌شود، «بخش‌های روانی انسان‌ساز هستند، با عملکردی که ما باید آن را مشخص کنیم. شکی نیست که هر بخش از روان بشری در خود تمایلی به گردآوری شخصیت دارد. یک شخصیت معین و یک من معین.» (همان، ۱۸۲) و وقتی این شخصیت و من از بین می‌رود، از خودبیگانگی رخ می‌دهد.

با مراجعه به کلماتی که بارها در آثار رومن گاری با آن‌ها مواجه می‌شویم مانند تنهایی و بی‌محبتی درمیابیم که او از این دو مقوله به شدت رنج می‌برد. این دو مقوله نقطه مقابل شدت احساساتی است که قهرمانان داستان به این جهان هدیه می‌دهند و در عوض چیزی جز رنج و سختی برایشان در بر ندارد. به واقع پرواضح است انسانی با این نبوغ، تنهایی در نوع خودش را تجربه می‌کند زیرا کسی را همتای خود نمی‌بیند و تنهایی همواره با اوست. کاراکترهای او هم هر کدام به نوعی در رنجی بی‌پایان از تنهایی خود به سوی اهداف خویش گام برمی‌دارند، از وایتاری گرفته تا فیلدز و در نهایت هاس که به ستایش مورل می‌پردازد:

وایتاری: «باید به اینگونه ارزیابی‌ها خاتمه داده شود که اینجا گوشه‌ای است که عجایب و غرایب در عرض مدتی طولانی‌تر از جاهای دیگر فراموش شده است و ساکنانش برای خوشبختی جز به موز و جنس مخالف و مغز نارگیل نیاز ندارند... من تربیت‌شده‌ی

#### 1. Suppression



فرانسه، متمدنترین کشور جهان بوده‌ام و سال‌ها بر کرسی پارلمان فرانسه نشسته‌ام... می‌توانید تصور کنید که تنهایی من در اینجا چه معنی می‌دهد؟...

انزوای من و همین‌طور انزوای تعدادی دیگر. آفریقا درک سرنوشت خود را شروع نمی‌کند، مگر وقتی که به باغ وحش جهان بودن خاتمه داده باشد...» (گاری، ۱۹۵۶: ۴۵۴) فیلدز: «تمام این استدلالات کاری نمی‌کرد جز اینکه انگشت روی همه خصوصیات یأس‌آلود مبارزهای بگدارد که از دیرباز ضد تنهایی‌اش دنبال می‌کرد. به‌علاوه از خود می‌پرسید که آیا یک زن می‌تواند پاسخگوی چنین نیاز به حضوری مستمر باشد. فکر مسخره‌ای بود که یک جفت دست روی شانه‌های انسان می‌تواند او را از آن ورطه نجات دهد...» (همان، ۴۲۹)

هاس: «چیزی که عصبی‌اش می‌کرد وجود ابلهانی بود با این ادعا که محرک مورل منحصرأ عواطف او نسبت به این غول‌هایی نیست که آنقدر بی‌رحمانه آماج شکارچیان واقع می‌شوند، بلکه در باطن هدفی سیاسی را دنبال می‌کند. چنین دیرباوری خشمی ناگهانی در کهن‌مرد تنهای چاد برمی‌انگیخت، زیرا او معنای عشق به فیل‌ها و نیز، مخصوصاً بعد از شیمیایی شدن، معنای مردم‌گریزی را می‌دانست...» (همان، ۴۸۰) ما از لابلای خطوط آثار رومن گاری راه‌های دستیابی به فضاهای درون و تاریک او را باز کرده و کنش‌های ناخودآگاه او را بررسی کردیم. درست است که این‌ها مربوط به قهرمان‌های داستان‌های اوست اما از ناخودآگاه او سرچشمه گرفته‌اند. به این ترتیب نشانه‌های عقده را درون او آشکار ساخته و به این گفته‌ی یونگ که «انسان همواره تحت تأثیر وقایعی است که در درونش جریان دارند.» (یونگ، ۱۹۶۱: ۷۸۹۱) ایمان آوردیم. در ادامه باید دانست که «هر کسی که درگیر یک عقده غالب باشد، داده‌های جدیدی را که در زندگی در راستای این عقده باشند، تقلید می‌کند، می‌فهمد و درک می‌کند چون این داده‌ها در آن عقده ادغام می‌شوند، مختصر اینکه شخص به‌طور موقت با کنش عقده‌ی خویش زندگی می‌کند، گویی این زندگی ثابت و بی‌تغییر است.» (همان، ۸۷۱)

و وقتی جلوه‌های خفه‌کننده‌ی ناخودآگاه بارها تکرار شوند به گسیختگی شخصیت و هویت او از ورای شدت احساسات بیکران نویسنده می‌انجامد و به افسردگی ختم می‌شود:

«در مورد تأثرات {عواطف} باید گفت که از حیث‌ی اراده بیرونند و سرانجام تظاهرات ناگهانی زمانی شکل می‌گیرند که انسان قربانی یک «ضربه‌فنی» شده باشد. در این حالت

ذرات وجودش را همین ضربه فنی می‌خورد و او را موقتاً در یک حالت بهت‌زدگی فرو می‌برد. بدیع‌ترین ویژگی فضای درونی آن است که انسان در آن، احساس سرخوردگی می‌کند و دچار حالت انفعالی می‌شود؛ دیگر آن انسان سرزنده و پرتحرک نیست، بلکه محکوم به ایفای نقش یک دردمند است. این مورد حداقل در مورد ما غربی‌ها صدق می‌کند، در حالی که فرهنگ‌های شرق برای این دنیای درونی، نظام و انضباطی مقرر داشته‌اند...» (همان، ۰۵۱)

اندیشه‌هایی از این دست را نباید احساساتی‌تصنعی پنداشت. روابط انسانی که در آن، بی‌اعتمادی و انزوا به گسیختگی شخصیت می‌انجامد، یکی از مهمترین اصول روانشناسی یونگ و همچنین پایه‌ی رمانهای رومن گاری محسوب می‌شود. یونگ در ضمیر پنهان سستی روابط انسانی را اینگونه تحلیل می‌کند:

«هر جا عدالت زیر سؤال رود، انسان‌ها به انزوایی درافکنده می‌شوند که البته هدف و مقصود اصلی دولت مستبد است... جامعه‌ی آزاد برای مواجهه با این خطر نیازمند نوعی تعهد و التزام با خصیصه‌ای تأثیرگذار است، یعنی اصل حب و عشق، از نوع عشق مسیحی به همسایه. اما تنها همین عشق به هم‌نوع است که بیش از همه از فقدان تفاهم پدیدآمده از طریق فراافکنی رنج می‌برد. بنابراین به نفع جامعه‌ی آزاد است که به مسئله روابط انسانی از دیدگاه روانشناختی اندیشه کند، زیرا همبستگی واقعی و نتیجتاً توانمندی چنین جامعه‌ای به این دیدگاه وابسته است. هر جا عشق بازمی‌ایستد، قدرت، خشونت و وحشت آغاز می‌شود.» (یونگ، ۱۹۵۸: ۸۲)

ناخودآگاه قهرمان‌ها برای جبران وضعیت روحی و روانی ناشی از زندگی مدرن که تنهایی و ترس به همراه دارد، دگردیسی را برمی‌گزیند و براساس گفته‌های یونگ خودآگاه شخص هیچ نقشی در این روند نمی‌تواند داشته باشد همچنان که مراسم تدفین اغلب به ضیافت تبدیل می‌شود. در ریشه‌های آسمان گاری درواقع وجود تأثر را انکار می‌کند و به نحو آن می‌پردازد و به جستجوی هویت خویشتن در کالبدی دیگر می‌پردازد. رنج ناشی از این از هم گسیختگی هویت، قهرمان‌های گاری را رنج می‌دهد: «انسان تا آنجا که بتواند، میل دارد، چیزهایی را که آزارش می‌دهند، غیرواقعی اعلام دارد.» (یونگ، ۱۹۸۷: ۲۰۵) و همین امر قهرمانان را به سوی دگردیسی می‌کشاند.

مشکل روانی انسان متجدد امروزی، مساله‌ای است که تجدش آن را پیچیده‌تر و حل‌ناشدنی‌تر می‌کند. انسان متجدد، انسانی است که تازه ظهور کرده، با مشکلاتی جدید. به این ترتیب مشکل روانی انسان مدرن حتی در بهترین شرایط عبارت است از مسائلی که شاید به کلی متفاوت از تفکر گذشته باشد. موجودیت انسان مدرن نیازمند بالاترین درجه از خودآگاهی است، یک خودآگاه پرتوان و بینهایت گسترده، با حداقل ناخودآگاه. پس انسان امروزی، انسان مدرن نیست. تنها انسانی مدرن است که دارای عمیق‌ترین خودآگاه موجود باشد. انسان امروزی مشکلات روانی خاص خود را دارد، و پیچیدگی زندگی امروزی او را سخت به خود مشغول ساخته است. در این میان عده‌ای به‌عنوان انسان مدرن در عصر حاضر زندگی می‌کنند، چون خودآگاهشان به روز شده است، با خودآگاه عمیق انسان مدرن معرفی می‌شود اما یونگ در کتاب «مشکلات روانی انسان مدرن» تمامی این بحران‌های روحی و روانی را ناشی از دوری ناخودآگاه و خودآگاه می‌داند:

«از نظر درمانی، ما می‌توانیم از شکاف جدی بین فرآیند ناخودآگاه و خودآگاه جلوگیری کنیم. تمام این فرآیندها و اعمال از پس‌زمینه ذهن ما به صورت تخیل ترجمه می‌شوند، و درست برعکس نمودهای اشیا و خودآگاه ذهن ما، سمبلیک هستند و تقریباً به بهترین شکل ممکن احساسات ابتدایی بیگانه را به ما نشان می‌دهند.» (یونگ، ۱۹۶۰: ۴۴۳)

او معتقد است تنها از این طریق می‌توان دگرپرسی را درمان کرد و از آثار مخرب این پدیده‌ی نوظهور جلوگیری کرد. استحاله موضوع ادبی مهمی است که اساطیر و قصه‌ها و بسیاری موارد دیگر در مجموع به آن پرداخته‌اند. گاری این موضوع را بار دیگر زنده می‌کند و به رشته تحریر درمی‌آورد. این موضوع تبدیل به تمی می‌شود که پوچی و سرخوردگی بر آن حکومت می‌کند. آثار گاری سمبل انسان بریده از عصر مدرن به حساب می‌آید. نبود امید و پوچ‌گرایی که در تمامی آثارش می‌ابیم، ویژگی‌های معمولی هستند که قهرمان‌های رومن گاری را به سوی نوعی دگرپرسی می‌برند. گاری در رمان گروکلن می‌گوید: «کاملاً از ذات درونم وحشت کرده بودم.» (گاری، ۱۹۷۴: ۷۵) بعضی پرسوناژهای رومن گاری از مشکلات هویتی رنج می‌برند، و در واقع رفتارهایشان هرگز مثل گذشته نیستند چون همواره به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه با چندین هویت یکی می‌شوند. این مسئله دقیقاً در مورد کوزن، قهرمان این رمان صدق می‌کند. او با حیوان خانگی خود، مارش یکی می‌شود و در پایان، قهرمان داستان هویت خود را از دست

می‌دهد و مسخ می‌شود. بعضی منتقدین فکر می‌کنند در آثار او ردی از مارکسیسم به ویژه در مواجهه با بوروکراسی پیدا می‌شود. دیگران در موقعیت‌های آنتی‌بوروکراسی، اثری از آنارشیسم می‌بینند. در رمان ریشه‌های آسمان ما را به سمت مسئولیت و تفکر بر مدرنیته هدایت می‌کند که زندگی قهرمانان گاری را احاطه کرده و هویت آن‌ها را از روحشان بیرون می‌کشد و شخصیت آن‌ها تغییر می‌کند.

دگردیسی از پدیده‌های روانی جبران‌کننده در انسان مدرن به حساب می‌آید که از ورای آن ناخودآگاه با مشکلاتی که مدرنیته در زندگی شهری به همراه دارد به تجزیه شخصیت فرد می‌انجامد و از دست دادن هویت او جبران ناخودآگاه است برای خودآگاهی که در وضعیت بحرانی نیاز به کمک دارد. روان نویسنده به‌طور خودکار با گسستگی شخصیت قهرمانان در رمان تعادل می‌یابد. گاری در اینجا معادلهای زیبا مطرح می‌کند. ریشه‌های آسمان در اصل حمایت از انسان‌هاست، از هویت آن‌ها، از روح و روان آسیب‌دیده‌ی آن‌ها طی قرن‌ها شکنجه‌ی مداوم ستم‌گران. در این رمان اگر مسئولین می‌خواستند قانونی تصویب کنند مبنی بر اینکه فیل‌ها در امان بمانند، باید مردم گرسنه‌ی آفریقا را سیر می‌کردند تا به فیل‌ها را مورد حمله قرار ندهند و این مخالف منافع آن‌ها بود. کار مورل در پایان همان نتیجه‌ای را داشت که ملی‌گراها خواهان آن بودند.

در اینجا گاری در نقش مورل وقتی می‌گوید باید از فیل‌ها دفاع کند و اینکه حاضر است فیل شود در واقع درصدد دفاع کردن از خویش است. خودش را یک فیل می‌بیند، همان‌طور که در گروه‌کلن یک مار می‌بیند و در مردی با کبوتر یک کبوتر و در دفاع از خود که هر ساله ۱۰ هزار نفر مثل او را میکشند، با نوشتن تلاش می‌کند تا از این جنایت جلوگیری کند. در پایان رمان مردی با کبوتر، وقتی کبوتر را با قهرمان داستان دفن می‌کنند، درواقع خود اوست که از جان خود در راه آزادی گذشته است. این دو یکی هستند: یک روح در دو بدن. با مراجعه به مضامینی که بارها در آثار گاری با آن‌ها مواجه می‌شویم مانند تنهایی و بی‌محبتی درمیابیم که او از این دومقوله به شدت رنج می‌برده. همان‌طور که جیمز هالیس در کتاب مرداب روح به آن اشاره می‌کند:

«بسیاری از کچر رفتاری‌ها، عادات سوء، تعصبات و روان‌رنجوری‌های مانظیر افسردگی، خشم مزمن، اضطراب، ترس مداوم و پرخاش در حقیقت راه‌هایی هستند که برای گریز از رنج انتخاب کرده‌ایم.»

## نتیجه‌گیری

قهرمان‌های گاری همه به نوعی رنجی عمیق را تجربه می‌کنند و به واقع پرواضح است که انسانی با این نبوغ کسی را همتای خود نمی‌بیند و تنهایی همواره با اوست. ولی به قول اسکلیس از طریق رنج به خرد دست می‌یابیم. در اینجا با باز کردن فضاهاى تاریک روح گاری از طریق قهرمان‌های این اثر کنش‌های ناخودآگاه او را بررسی کردیم، به این ترتیب توانستیم نشانه‌های عقده را درون او آشکار سازیم که به قول یونگ انسان همواره تحت تاثیر وقایعی است که در درونش جریان دارد. و وقتی جلوه‌های خفه‌کننده ناخودآگاه بارها تکرار شوند همان‌طور که قهرمان‌های گاری بارها مورد حملی بی‌رحمانه زندگی قرار می‌گیرند و رنج برخاسته از درون خود را سرکوب می‌کنند، به گسیختگی شخصیت و هویت او می‌انجامد.

ما در اینجا محتویات ارادی و غیرارادی ذهن گاری را از خلال ریشه‌های آسمان بررسی کردیم تا به کشف چشمه‌هایی که منطبق بر «من» نویسنده است نایل آییم. ممکن است گاری خودآگاه و ارادی به نوشتن پرداخته باشد اما یافته‌های ذهنی‌اش از ناخودآگاه او که دربرگیرنده زندگی گذشته، از کودکی تا بحال، است نشئت می‌گیرند و این مسئله دگردیسی، هویت از دست رفته و ازخودبیگانگی در سال‌های کودکی او نیز به‌وضوح به چشم می‌خورند، وقتی از شهری به شهر دیگر و از فرهنگی به فرهنگ دیگر درمی‌آمد درواقع خطوط آثار او رقم می‌خورد. در واقع این انگاره‌ها از ناخودآگاه به خودآگاه راه یافته و از بخش‌های پیچیده‌ی روان گاری نشئت گرفته‌اند. درواقع او توانسته است استعداد دستیابی به رگه‌های این جوهر را و تبدیل مؤثر آن به شاهکارهای پیش رو را در خود شکوفا کند که قطعاً از نبوغ سرشار او سرچشمه می‌گیرد.

درواقع از نظر یونگ این خلق از ناخودآگاه نویسنده سرچشمه می‌گیرد و ما در اینجا توانستیم گوشه‌ای از روان گاری را برای یافتن گره‌های هویت او بررسی کنیم. میدانیم که عقده روانی همانند سیاه چاله عمل می‌کند. تنها تأثیراتش، قابل مشاهده است و روی تمام خاطرات و احساسات تأثیر می‌گذارد. مرکز گرانشی است که مفاهیم خنثی را حتی به سمت خود می‌کشاند، همچنین محصولات ضروری را، هر آنچه در دسترسش باشد. زندگی شخصی گاری و عقده‌هایش رفته رفته عامل شاهکارهای بی‌نظیر او شدند و خلق قهرمان‌هایی ناشی از نتیجه‌ی این عقده‌ها طی سالیان دراز از کودکی تا بزرگسالی را به همراه داشت. آزمایشات ما به‌وضوح نشان می‌دهند که «عقده‌ها، از خودمختاری

و استقلال عمل ویژه‌ای برخوردارند. یعنی ماهیت‌هایی روانی‌اند که به میل و اختیار خود آمد و شد می‌کنند و پدیدار یا ناپدید شدنشان، از اختیار اراده ما خارج است.» (یونگ، ۱۹۶۰: ۱۷۹) همین‌طور است که اختیار قلم از دست رومن گاری خارج شده و به هویت‌های متعددی در رمان‌هایی کاملاً متفاوت محول می‌گردد. با بررسی آثار گاری از خلال ایده‌های یونگ، از پافتادگی و ضعف خودآگاهی را می‌بینیم که ناگهان انسان با فقدان قدرت خودآگاه مواجه می‌شود و گیج و مبهوت می‌ماند: «آنچه، من موفق نمی‌شود در خود جای دهد، باعث بیماری می‌شود. بدا به حال کسی که درگیر چنین چیزی باشد، و سرش روی گردنش سنگینی کند، چنین کسی در معرض خطر یک انفجار ذهنی در مغز خویش است.» (همان، ۱۵۷)

یونگ معتقد است به اینکه آدمی در طول زمان و در کشمکش زندگی راه کمال می‌پیماید و به ترقی و تعالی نائل می‌شود. اما در این کشمکش قهرمان‌های گاری از ورای رنج بسیاری که تحمل کردند به نقطه‌ای از امید با دگرپرسی روح خود دست یافتند. نظریه‌ی یونگ از این رو کاملاً امیدبخش است. یونگ هم گذشته‌ی بالفعل شده، یعنی به وقوع پیوسته، و هم آینده‌ی بالقوه را، که امید می‌رود به وقوع ببیوندد، در چگونگی تشکیل و تحول شخصیت مؤثر می‌داند، و بخصوص برای آینده، برای هدف‌ها و آرزوها و امیال و آمال و تأثیر شگرفی که در رفتار او دارند، اهمیت فراوان قائل است. او بیشتر به مبانی جمعی و نژادی شخصیت توجه دارد که در این مقاله به بررسی آن پرداختیم و قائل به وجود یک شخصیت گروهی یا همگانی است که در شخصیت فردی، خودآگاه و ناخودآگاه تأثیر فراوان دارد و در واقع مبنای آن است.

مورل نمونه‌ی بارز این شخصیت، نماینده گروهی است که ترس از مواجهه با حقیقت آن‌ها را به سوی زندگی در حاشیه کشانده است که در ناخودآگاه خود همواره از حقیقت در گریزند. حقیقتی که با اصل عدالت منافات دارد و با شتابی دوچندان به سوی جهانی مستبد گام برمی‌دارد. یونگ شخصیت را مرکب از چندین سیستم یا دستگاه روانی می‌داند که جدا از یکدیگرند ولی در یکدیگر تأثیر متقابل دارند. پس از تحلیل و بررسی قهرمان‌ها و رفتار و نقل قول‌های برخاسته از ناخودآگاه آن‌ها دریافتیم که من یا خودآگاه در کنار ناخودآگاه فردی در همگان اثر می‌گذارد و پس از کنار زدن ماسک کاراکترهای حاشیه‌ی رمان جنبه‌های روانی آن‌ها آشکار گردید و از ورای سایه‌ی آشکار شخصیت‌ها و کنش‌های آن‌ها به خویشتن قهرمان‌های داستان نائل آمدیم. رهایی

افراد و گروه‌های به حاشیه رانده شده در جامعه تنها از طریق خوانش یونگی آثاری مانند ریشه‌های آسمان از ورای تنهایی و مدرنیته و به ویژه تحلیل شدت احساسات پروتاگونیست‌ها میسر است، زیرا به کمک آن شالوده‌ی نظام حاکمی که در پی کشاندن افراد به انزوای فردیت آن‌ها و پیرو فنسالاری الکترونیک در عصر حاضر است، در هم شکسته و امکان ظهور هویت‌های بحران‌زده و در حاشیه فراهم می‌گردد. به همین سبب، گروه‌های این‌چنینی می‌توانند هویت خود را واخواهی کنند و در چنین فضائی می‌توان امید داشت که بر استعمار حاکم بر جهان پیش رو غلبه کرد و طعم آزادی را چشید.

## The Simultaneity of Metamorphosis and Modernity; Jungian reading of “The Roots of Heaven” by Romain Gary

Jafar Jahangir Mirzahessabi<sup>1</sup>, Zahra Noroozi<sup>2</sup>

### Abstract

**Introduction:** This article is the result of a study of Romain Gary’s novel, *The Roots of the Sky* (1956), which aims to provide a psychological critique of the simultaneity of metamorphosis and modernity from the perspective of Carl Gustav Jung. The metamorphosis of modern man takes place behind the forgetting of his true identity. One of the effective ways out of the crisis of personality disintegration in modern societies is knowing the Self through a Jungian reading of the works of great writers such as Romain Gary, analysis, and study of depth. and feelings of their heroes and recognition of the factors that led to this ubiquitous phenomenon. The most fundamental question which this study seeks to answer can be posed as follows: How can man now overcome the conditions of the present age in this simultaneity of metamorphosis and modernity which is often imposed by society, and how can he regain his lost identity? In this article, we can answer this question with Jung’s psychology regarding recognizing Gary’s identity.

1. Assistant Professor. Faculty of Foreign Languages, IAU. Central Tehran Branch. Iran  
(Corresponding Author.)

2. Ph.D. student of French Language. Faculty of Foreign Languages, IAU. Central Tehran Branch. Iran

**Background Studies:** *The Roots of the Sky* (1956) is one of the most important and influential works of Romain Gary, which has been studied, analyzed and described by many critics, writers and experts. Therefore, we have tried to make the most of these available articles and books with a subtle look at Carl Gustav Jung's take on this study. Among the following books: *The roots of the sky* by Romain Gary by Firyel Abdeljaouad who in this work psychologically analyzed the characters of *The roots of the sky* (1956) that we used *The Man in the discovery of his soul* and *Present and Future of Carl Gustav Jung* and many others. It should be noted that in this article, using the psychology of identity and the Jungian reading of *The roots of the sky* (1956), on the metamorphosis and the modernity of this work, a great lot of evidence has been gathered.

**Method and Discussion:** Metamorphosis is an important literary subject that myths, stories, and many other literary genres have dealt with collectively. Romain Gary brings this subject back to life. Metamorphosis is one of the compensatory psychological phenomena in modern man, whereby unconsciousness leads to the disintegration of the individual with the problems that modernity brings to urban life, and the loss of his identity is the compensation unconsciousness for a consciousness that needs help in a crisis. *Heaven's Roots* (1956) is the protection of human beings, their damaged identities, and souls, through centuries of constant torture by oppressors. When Romain Gary, as Morel, says he has to defend elephants, and that he's ready to become an elephant, is trying to defend himself. He sees himself as a snake in *Gros-Câlin* (1974), and in *The Man with the Dove* (1958), he sees himself as a bird, and he defends himself because he knows that 10,000 people like him are killed every year and by writing his masterpieces he tries to prevent this crime.

**Conclusion:** Romain Gary's heroes experience a kind of deep suffering, but according to Jung's teachings, we achieve wisdom through suffering. By opening up the dark spaces of Gary's soul through the discovery of the souls of the protago-



nists of this work, we examined his unconscious actions, in this way we were able to reveal the signs of the complexes in him, which, according to Jung, the man is always influenced by events flowing within him. After analyzing the heroes of *The Roots of the Sky* (1956) and their unconsciousness, we found that the Self or consciousness affects everyone with the individual unconsciousness, and after removing the mask of the marginal characters in the novel, their aspects psychological have become apparent. As a result, the liberation of individuals and marginalized groups in society is only possible through a Jungian reading of works such as *The Roots of the Sky* (1956), and in particular the analysis of the intensity of feelings of the protagonist<sup>s</sup>.

**Keywords:** Metamorphosis, Intensity of feelings, Modernity, Jungian reading, 5 Romain Gary, *The Roots of the Sky*

#### References

- **Carl Gustav Jung**, *L'Homme à la découverte de son âme*, Albin Michel, Paris, 1987.
- **Carl Gustav Jung**, *The Undiscovered Self*, New American Library, New York, 1958.
- **Carl Gustav Jung**, *Problèmes de l'âme moderne*, Buchet Chastel-Corrêa, Paris, 1960.
- **Charles Mauron**, *Des métaphores obsédantes au mythe personnel*, Librairie José Corti, Paris, 1962.
- **Firyel Abdeljaouad**, *Les Racines du ciel de Romain Gary*, Gallimard, Paris, 2009.
- **Guy Amsellem**, *ROMAIN GARY Les métamorphoses de l'identité*, L'Harmattan, Paris, 2008.
- **James Hollis**, *Swamplands of the Soul: New Life in Dismal Places*, Inner City Books, Toronto, 1996.
- **Jacques Derrida, and Maurizio Ferraris**, *A Taste for the Secret*, Cambridge,

- UK: Polity, 2001.
- **Karen Cerulo**, *Identity Construction: New Issues, New Directions*, Annual Review of Sociology, vol. 23 ,1997.
  - **Romain Gary** (Émile Ajar), *Gros-Câlin*, Paris, Mercure de France, 1974.
  - **Romain Gary**, *Les Racines du ciel*, Gallimard, Paris, [1956](#).